

## وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز : ۰۷ / ۰۴ / ۱۳۹۷

تاریخ ثبت : ۱۷ مرداد ۱۳۹۵

عنوان : ارتباط شغل با شرافت نفس

### «بسمه تعالی»

در این مقاله سخن از ربط شغل و شرافت نفس است. سخن از گوهر ارزشمند میل و استعداد فرد در وادی فعالیت‌های اجتماعی است. به‌راستی چه شغلی موجب شرافت نفس انسان خواهد بود؟ آن‌که می‌خواهد شغلی را بگزیند باید در چه جدول و دائره‌ای قرار گیرد؟ اجتماع؟ معلم؟ والدین؟ یا حرفه و شیوه؟ آباء و اجدادی؟ مطالبی که تقدیم می‌شود برگرفته از تحقیقات فیلسوف مثاله حضرت استاد موسوی ذیل رسائل معاد بارقه 16، ص 1453 و ص 1442، معاد بارقه 17، ص 1527، معاد بارقه 20 ص 1807، معاد بارقه 24، ص 2228، رساله سوره روم سخنرانی شب دهم رمضان سال 1381 هـ ش، ص 168، تدریس معظم‌له در مکاسب محرمه شیخ انصاری (اعلی‌الله مقامه) و مقدمات فلسفه از جلد اول اسفار است. با نگاهی به اجتماع درمی‌یابیم بسیاری از مردم حرفه یا شغلی را جبراً گزیده‌اند که نه شوقی به انجام آن دارند و نه تخصصی در آن. لذا در این مسیر سست و بی‌رمق گام برداشته، اعمال شاقه و طاقت‌فرسایی انجام می‌دهند که در نهایت هم خود را به درد سر می‌اندازند و هم موجب سرگردانی و محنت دیگران می‌شوند. یکی از عوامل ورود به مشاغلی که انسان نسبت به انجام آن بی‌میل است را می‌توان در رفتار پدران و مادران جست. والدینی که فرزندان خود را به انتخاب شغلی وامی‌دارند که مطابق با ذوق و استعداد خودشان است غافل از آنکه فرزندان به انجام آن هیچ رغبت و شوقی ندارند. امروزه چنین حالتی در اکثر خانواده‌ها رواج دارد در حالی که چنین شیوه‌ای برای فرزند جز بیگاری آن هم به نام علم به ارمان نخواهد آورد. فرد بیکار کار ندارد در صورتی که فرد بیگار مشغول به انجام کاری است که نسبت به آن تمایل و رغبتی ندارد. این شیوه درستی نیست که پدر از فرزندش بخواهد ادامه شغل او را دنبال کند. اساساً دنیایی که فرزندان خویش را به جبر و می‌دارد که پی علم یا شغلی که شوق یا تخصصی در آن ندارند بروند، دنیای بیماران است. پس صرفاً باید استعدادها را در نهاد انسان برانگیخت نه جبرها را بر او تحمیل نمود. در این زمینه فرانکلین که به‌ظاهر یکی از نوایغ غربی است با اعتقاد بر اینکه مادر مفسد فکری و اخلاقی بیگاری یا بی‌رمقی در کار است گوید: «عروس زندگی کار است و عشق در آن کار سعادت است. اگر انسان عشق به کار داشته باشد مولودش سعادت نام خواهد داشت.» ولتر نویسنده مشهور غربی گوید: «هرگاه احساس می‌کنم رنج می‌خواهد مرا از پای درآورد به کاری که عاشق آن هستم پناه می‌برم و این عشق را هم جز استاد و علم نمی‌یابم زیرا او بود که در من راز عشق علم را فرو ریخت.» او گوید: پانصد سال پیش از میلاد بیماری‌های روانی را با کارهایی از قبیل مکانیکی، درودگری (نجاری) و بافندگی درمان می‌کردند اما درس استاد بر آنها تقدم داشت؛ یعنی نخست باید درس استاد و ستایش از آن را فرا می‌گرفتند سپس به کارهای فوق مشغول می‌شدند. اکنون ارتباط میان شغل و شرافت نفس را در قالب دو دیدگاه کلی بررسی می‌کنیم: در بعضی مجامع افراد به شغل و حرفه‌ای که بدان مشغول‌اند علاقه‌مندند و به آن عشق می‌ورزند و با این عشق نفسشان را عظمت می‌دهند. لذا هرچند آن کار به‌ظاهر عالی نباشد اما تأثیر خوبی در زندگی آنها می‌گذارد حتی در کارهایی چون آشپزی یا پینه‌دوزی و... اساساً کسی که شوق به انجام کاری داشته باشد چون به شرافت نفس معتقد است عمل خود را با سلیقه، افتخار و زیبایی انجام می‌دهد. اما در برخی دیگر از مجامع انسان شغل را صرفاً به جهت ممر روزی و کسب مال و مقام دوست می‌دارد نه شرافت نفس و برای آن حاضر است به هر کاری تن دردهد؛ مثلاً سیگار می‌فروشد یا با دستمالی شیشه ماشین‌ها را تمیز می‌کند... باید دانست چنین فردی به شرافت نفس خود مؤمن نیست لذا نمی‌تواند عظمت نفس خویش را حفظ کند. ناگفته نماند مرحوم شیخ انصاری (اعلی‌الله مقامه) از آن بزرگوارانی بودند که در فقه و اصول نظیر نداشتند و شئون اکثر علما از برکات مکاسب و رسائل شیخ انصاری (اعلی‌الله مقامه) بوده است. ایشان در متن مکاسب خود از

صناعاتی نام می‌برند که انسان می‌تواند نفس خود را برای آن اجاره دهد و حلال‌ترین پول‌ها را کسب کند؛ مانند تعلیم و تعلم، حساب، تجارت، بنّایی، خدمتکاری، رختشویی و... که اگر هرکدام از این مشاغل با شرایط خود انجام شود موجب شرافت نفس است. چنانی که نقل شده است روزی ابن‌سینا با چند تن از اطرافیانش از کناری می‌گذشت. کنّاسی را دید در حالی که مشغول تخلیه فضولات و انتقال آن بود و با خود زمزمه‌ای داشت. ابن‌سینا خوب که سخن کنّاس را گوش داد شنید او با نفسش در راز است که: «ای نفس، تو قدر خود را بدان که عزیز و پربها هستی! اگر عزیز نبودی که در اندام من نبودی!» ابن‌سینا جلو آمد و به او گفت: «با که سخن می‌گویی؟» کنّاس پاسخ داد: «با نفسم!» گفت: «با کدام نفس؟» گفت: «نفس قدسی‌ام!» ابن‌سینا گفت: «چرا دروغ می‌گویی؟ تو که شغلت این است چه بهایی برای نفست باقی می‌ماند؟!» کنّاس پاسخ داد: «من طبق دو قانون مشغول به کار هستم: 1. اگر من کنّاس نباشم که فضولات را تخلیه کنم، ساکنین این محیط از بوی عفن آن به ستوه می‌آیند. 2. من دارم نان از دسترنج خویش می‌خورم و کَلِّ بر دیگری نیستم زیرا کسی که کَلِّ بر مردم باشد ملعون است.» آری، شرافت نفس مادامی است که انسان کاری اساسی و بنیادین را به نفع جامعه انجام دهد که این مهم از دیدگاه فیلسوف متأله و حکیمی چون ملاصدرا (اعلی‌الله مقامه) چنین است که: «فالواجب علی العاقل أن يتوجّه بشرائره الی اشتغال بالاهم» بر هر انسان عاقلی واجب است که آنچه را که برای او اهم است بگزیند و آن اهم استکمال نفس انسانی برای شناخت حقائق موجودات به قدر وسع خویش است. چرا که در یوم النّشور هر کس به هر آنچه در درون داشته و بدان پر شده باشد محشور خواهد شد.